

شهید نواب صفوی

پیش‌خواب

مروری بر خاطرات تاریخی نیرالسادات احتشام‌رضوی همسر شهید نواب صفوی

حالات و مقامات یک «جهادگر»

■ **شاهد توحیدی**



اثری که هم‌اینک دربارۀ آن سخن می‌رود، در زمرهٔ مجموعه کتب خاطرات منتشره‌ا از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی است و به بازگویی خاطرات تاریخی بانو نیرالسادات احتشام‌رضوی همسر شهیدنواب صفوی پرداخته

است. اگر چه همسر شهیدنواب از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، در گفت‌و‌شنودهایی به بازگویی خاطرات سیاسی خویش پرداخته بود اما امتیاز این اثر جمعیت در عین جزئی‌نگری‌های مودی آن است. در دیباچهٔ این کتاب دربارهٔ موضوع و محتوای آن می‌خوانیم:
«ظهور و افول فداپایان اسلام در سال‌های پرتحول و آشوب پس از شهریور ۱۳۲۰ یکی از نمونه‌های برجسته و بسیار مهم این حرکت‌ها و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است که بر حوادث و وقایعی نظیر ظهور و سقوط کابینه‌ها، مسئله نفت شمال، بحران آذربایجان، نهضت ملی شدن نفت و… تأثیر گذاشت. مهم‌ترین انگیزه اعضای فداپایان اسلام مسئله قدرت نبود، بلکه نوعی بینش سیاسی برگرفته از جهان‌بینی اسلامی بود که حتی تحولات بعدی کشور را نیز تحت تأثیر قرار داد. میان سازمان فداپایان اسلام و رهبر آن، شهید نواب صفوی پیوستگی جدایی‌ناپذیری وجود داشت، به‌گونه‌ای که جدا کردن این دواز یکدیگر خالی از اشکال نیست. هدف اصلی شهیدنواب از تشکیل این جمعیت در سال ۱۳۲۴ مبارزه با اشکال مختلف بی‌دینی بود. این سازمان اولین گروه سیاسی ایران در قرن بیستم بود که به‌طور منسجم مبارزه با استعمار و بی‌دینی را هدف خود قرار داده بود و برای رسیدن به آن شدیداً تلاش می‌کرد. نخستین کسی که آماج حملات فداپایان اسلام قرار گرفت، نویسنده ضدشعیه، احمد کسروی بود که در سال ۱۳۲۵ مقابل کاخ دادگستری به دست فداپایان اسلام کشته شد.

فداپایان اسلام از زمان پیدایش تا زمانی که با اعدام رهبر این جمعیت در سال ۱۳۳۴ از هم فروپاشید، در



بسیاری از مناطق ایران فعالیت می‌کرد. آنان با اقداماتی چون اجتماع و تظاهرات روز جمعه ۳۱ خرداد ۱۳۲۷ در مسجد سلطانی به پشتیبانی مردم فلسطین و تشکیل دتاری برای ثبت‌نام و اعزام نیرو به فلسطین اشغالی، تور عبدالحسین هژبر وزیر دربار وقت در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، مخالفت با آوردن جشن سه‌راه رضاشاه به قم، ترور رزم‌آر ۱۶ آسفند ۱۳۲۹، تحصن در زندان قصر در ۲۱ دی ۱۳۳۰، ترور سیدحسین فاطمی، معاون نخست‌وزیر و مخالفت با پیمان نظامی ستنو و ترور نافر جام حسین فلام موجودیت خود را اعلام کردند و بر جریانات سیاسی تأثیر گذاشتند. دستگاه امنیتی رژیم پهلوی دم نوانست با اعدام رهبران فداپایان اسلام در سال ۱۳۳۴ این گروه را متلاشی کند، اما حرکت آنان الهام‌بخش و هموارکننده راه جنش‌ها و حرکت‌های اسلامی معاصر شد. آنان الگوی مبارزه چریکی را برای اخترف خود به ارمان گذاشتند و بذریه‌هایی کاشتند که در سال ۱۳۵۷ در ایران به ثمر نشست. با توجه به اهمیت حرکت فوق‌ضروری است خاطرات افرادی را که با شهید نواب صفوی ارتباط داشته‌اند، جمع‌آوری و تدوین کرد و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار داد. راوی این خاطرات خانم نیرالسادات نواب احتشام رضوی همسر شهیدنواب صفوی است که در اوج فعالیت‌های سیاسی وی در کنارش بود و در این زمینه خاطرات ارزشمندی را نقل کرده‌است. شرح مبارزات و حتی روابط خانوادگی و شخصی نواب بااحسانی زنانه و به‌گونه‌ای بسیار والا در این نوشته آمده‌است. پیش از این مرکز اسناد انقلاب اسلامی خاطرات محمدمهدی عبدالعبادی از یاران نواب صفوی را منتشر ساخته بود. این دو خاطره در مجموع گزارش منسجم و دقیق از روابط درونی و بیرونی این شهید می‌دهند و در واقع می‌توان این دو اثر را مکمل یکدیگر دانست. در این خاطرات راوی ابتدا به محل تولد و پیشینه خانوادگی، دوران کودکی و مسائل و مشکلات آن دوران پرداخته است، سپس به قضیه قیام گوه‌شاهد مشهد اشاره می‌کند که منجر به تبعید پدر ایشان می‌شود. وی چگونگی ملاقات نواب احتشام رضوی و نواب صفوی را در کاخ گلستان بازگو کرد و چگونگی آشنایی خود و نواب صفوی و سپس قضیه از دواج با نواب را تشریح می‌کند، سپس به حوادث و رخدادهایی که در دوران هشت‌ساله زندگی‌اش با نواب صفوی روی داده است، توضیح می‌دهد.
نویسنده به تبعید پدر ایشان می‌شود. وی چگونگی ملاقات نواب احتشام رضوی و نواب صفوی را در کاخ گلستان بازگو کرد و چگونگی آشنایی خود و نواب صفوی و سپس قضیه از دواج با نواب را تشریح می‌کند، سپس به حوادث و رخدادهایی که در دوران هشت‌ساله زندگی‌اش با نواب صفوی روی داده است، توضیح می‌دهد.
نویسنده به تبعید پدر ایشان می‌شود. وی چگونگی ملاقات نواب احتشام رضوی و نواب صفوی را در کاخ گلستان بازگو کرد و چگونگی آشنایی خود و نواب صفوی و سپس قضیه از دواج با نواب را تشریح می‌کند، سپس به حوادث و رخدادهایی که در دوران هشت‌ساله زندگی‌اش با نواب صفوی روی داده است، توضیح می‌دهد.
نویسنده به تبعید پدر ایشان می‌شود. وی چگونگی ملاقات نواب احتشام رضوی و نواب صفوی را در کاخ گلستان بازگو کرد و چگونگی آشنایی خود و نواب صفوی و سپس قضیه از دواج با نواب را تشریح می‌کند، سپس به حوادث و رخدادهایی که در دوران هشت‌ساله زندگی‌اش با نواب صفوی روی داده است، توضیح می‌دهد.

■ **احمدرضا صدری**

روزهایی که پر ما می‌گذرد، تداعی‌گر یاد و خاطره یکی از سرداران دیرین نهضت اسلامی و نیز از معتمدان رهبر کبیر انقلاب، یعنی زنده‌یاد استاد حبیب‌الله عسگر‌اولادی است. در گفت‌و‌شنود پیش‌ رو حاج‌محسن رفیق دوست از یاران و معاشران دیرین وی، شمه‌ای از خاطرات خویش از آن مر حوم را بیان داشته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■ ■

شما از چه مقطعی و چگونه با مر حوم حاج حبیب‌الله عسگر اولادی آشنا شدید؟
بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در سال ۱۳۴۱ و دورانی که نزد حضرت امام(ره) می‌رفتم، با شهید حاج‌مهدی عراقی و مرحوم استاد حاج‌حبیب‌الله عسگر اولادی آشنا شدم و این ارتباط تا سال ۱۳۴۳ – که پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور آن دو بزرگوار را دستگیر و زندانی کردند- ادامه داشت. در این فاصله آنها را در جلسات هیئت‌های مؤتلفه اسلامی با جاهای دیگر می‌دیدم.

در منش و شخصیت ایشان چه خصوصیاتی وجود داشت که شما را جذب کرد؟

استاد عسگر اولادی از همان نخستین دیداری که با ایشان داشتم، به نظر من انسان خاصی آمد. آن موقع ایشان ۳۱ سال سن داشتند و ۲۲ ساله بودم. ایشان رابطه در زمینه خودسازی تلاش و مجاهده وقتی کرده بودند که در همان دوران جوانی هم، شخصیت مستقل، قوی، متین و بسیار محکمی داشتند. تعبد، تعهد و ولایتمداری ایشان از دوران جوانی تا آخر عمر شریفشان در‌های فرق نکرده بود. همیشه وقتی قرآن را می‌خواندند و درباره آیات آن صحبت و بحث می‌کردند، انسان متوجه می‌شد خود ایشان نمونه کامل عمل کننده به آن مضامین هستند. به همین دلیل هم حرف‌هایشان بسیار تأثیر گذار بود. ایشان از همان دوران جوانی عاشق خدمت به مردم بودند و واقعاً در این راه از هیچ چیز دریغ نداشتند. با همه مهربان بودند و هرگز کسی جز در برابر دشمنان خدا، چیزی جز مهربانی از ایشان ندید. مطلقاًهل پر خارش

خاریچ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



از اسین دیدار استاد حبیب‌الله عسگر اولادی با رهبر معظم انقلاب.

«جلوه‌هایی از منش مبارزاتی و اخلاقی استاد حبیب‌الله عسگر اولادی»

در گفت‌وشنود با محسن رفیق دوست

اعتماد و وثوق امام به او کم‌نظیر بود

و موضع‌گیری‌های تند نبودند. تابع محض ولی‌فقیه بودند و بدون جویا شدن نظر و آذن ولی‌فقیه، قدمی بر نمی‌داشتند.

در زندان با هم بودید؟

خیر، بندگان ما از هم جدا بود. ایشان قبل از پیروزی انقلاب آزاد شدند و در آن دوره، من هنوز در زندان بودم، وقتی در مهر سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم، ایشان به دیدنم آمدند و دیدم خلق و خوی ایشان با ۱۳ سال قبل، کمترین فرقی نکرده است و به همین دلیل علاقه‌ام به آن بزرگوار بیش از پیش شد.

ظاهراً در نوفل‌لوشاتو در کنار هم بودید. اینطور نیست؟

بله، هنگامی که حضرت امام(ره) به نوفل لوشاتو تشریف بردند، ما هر دو در خدمت ایشان بودیم و مرتباً همدیگر را می‌دیدیم. ایشان به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که هر کس با هر گرایشی، به ایشان احترام می‌گذاشت و همه به ایشان علاقه‌مند می‌شدند. انسان بسیار محترم، موقر و متینی بودند.

از همکاری تان در کمیته استقبال از امام(ره) بر ایمان بگویید.

وقتی کاملاً مشخص شد حضرت امام به ایران تشریف خواهند آورد، ما شروع به کار کردیم، به طوری که مرتباً همدیگر را می‌دیدیم. ایشان به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که هر کس با هر گرایشی، به ایشان احترام می‌گذاشت و همه به ایشان علاقه‌مند می‌شدند. انسان بسیار محترم، موقر و متینی بودند.
از همکاری تان در کمیته استقبال از امام(ره) بر ایمان بگویید.
وقتی کاملاً مشخص شد حضرت امام به ایران تشریف خواهند آورد، ما شروع به کار کردیم، به طوری که مرتباً همدیگر را می‌دیدیم. ایشان به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که هر کس با هر گرایشی، به ایشان احترام می‌گذاشت و همه به ایشان علاقه‌مند می‌شدند. انسان بسیار محترم، موقر و متینی بودند.



مر حوم حاج‌احمد آقا زنگ زندان و به آقای عسگر اولادی گفتند حضرت امام برای شما یک اجازه‌نامه جدید نوشته‌اند. کسی را بفر ستید بیاید و بگیرید. مر حوم استاد کسی را فر ستاندند و رفت و اجازه‌نامه را گرفت و آورد. آن اجازه‌نامه را دیدم. واقعاً دوسوم آن تعریف از قابل اعتماد بودن و مسورد وثوق بودن ایشان بود

درد

وقتی در مواردی از ایشان سؤال می‌کردم آیا آقا با این موضع‌گیری شما موافق هستند؟ می‌گفتند: «دائماً گوش به زنگ هستیم که اگر ایشان موضع‌خلافی گرفتند حرف‌م را تصحیح کنیم، ولی ایشان تا به حال تذکری نداده‌اند و لذا احساس می‌کنم با این کار موافق هستند و خیلی دور از منویات ایشان حرکت نکر دام.»

به ایشان بگویم، امکان ندارد قبول کنند، برای همین به خیال خودم زنگی کردم و به کسی که می‌خواست وجوهاتش را ببرد و به ایشان تحویل بدهد، گفتم اول اجازه بدهید با ایشان صحبت کنم و بعد شما بپرید و وجوهات را بدهید. بعد رفتم خدمت ایشان و عرض کردم بنده خدایی می‌خواهد وجوهاتش را به من بدهد که برای شما بیاورم، فقط گفته است اگر اجازه جدیدی از امام(ره) دارید، یک کپی از آن را به من بدهید ببینم و خاطر جمع شوم مر حوم استاد نگاه عاقل‌ اندر سفیهی به من کردند، یعنی تو تصور کرد‌های من این قدر ساده‌دل هستم که کپی اجازه‌نامه را به تو بدهم که ببری و تکثیر و پخش کنی؟ وقتی دیدم متوجه منظورم شده‌اند، گفت: «می‌دانید اگر ایسن اجازه‌نامه در سطح تهران پخش شود، وکیل اول تهران خواهید شد؟» مر حوم استاد فرمودند: «امام این اجازه‌نامه را برای وجوهات به من داده‌اند، نه برای انتخابات!» گفت: «این طوری ممکن است رأی نیاورید!» فرمودند: «خب نیاورم، طوری نمی‌شود!» در تمام جلساتی که همراه مر حوم استاد خدمت امام(ره) می‌رسیدیم، اعتماد و عنایت خاص ایشان به مر حوم عسگر اولادی کاملاً آشکار بود.

شما و مر حوم آقای عسگر اولادی در کابینه میرحسین موسوی بودید. علت اختلاف مر حوم عسگر اولادی و شما با او چه بود؟
در کابینه میرحسین موسوی دو گروه حضور داشتند که افکارشان کاملاً و به‌خصوص دربارهٔ مسائل اقتصادی با هم تفاوت داشت. ما هفت، هشت نفر بودیم که به ما آماج «انجمن اسلامی دولت» داده بودند و معتقد بودیم دولت باید فقط نقش هدایت و رهبری داشته باشد و پایش را از مسائل اقتصادی بیرون بکشد و کار اقتصاد را به در خدمتشان بچشم و علاقه و شیفتگی‌ام به ایشان، هر روز بیشتر می‌شد.
اسام(ره) در دادن نمایندگی به افراد برای اخذ وجوهات فوق‌العاده احتیاط می‌کردند. به نظر شما در ایشان چه ویژگی‌هایی می‌دیدند که این وظیفه مهم را به عهده ایشان گذاشتند؟ مر حوم استاد عسگر اولادی در سن ۲۴ سالگی یعنی در جوانی با امام(ره) آشنا شدند… چه سالی؟

همان طور که می‌دانید من پس از پیروزی انقلاب به سپاه رفتم و از آن پس همیشه با هم ارتباط داشتیم و تا آخرین روزهای عمر شریفشان همواره در خدمتشان بودم و علاقه و شیفتگی‌ام به ایشان، هر روز بیشتر می‌شد.
اسام(ره) در دادن نمایندگی به افراد برای اخذ وجوهات فوق‌العاده احتیاط می‌کردند. به نظر شما در ایشان چه ویژگی‌هایی می‌دیدند که این وظیفه مهم را به عهده ایشان گذاشتند؟ مر حوم استاد عسگر اولادی در سن ۲۴ سالگی یعنی در جوانی با امام(ره) آشنا شدند… چه سالی؟

فکر می‌کنم اواسط دهه ۳۰ بعد هم که امام(ره) خواستند نهضت را آغاز کنند، ایشان و دوستانشان را به قم دعوت و پیشنهاد کردند هیئت‌های مختلفی که یک هدف و مقصد داشتند، با هم یکی شوند که حاصل آن انتلاف، تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود. امام(ره) از همان زمان به ایشان اعتماد داشتند و ایشان را در گرفتن وجوهات امین خود می‌دانستند. این بزرگوار یکبار چه اخلاص و وفاداری بود و کوچک‌ترین ربایی در ایشان دیده نمی‌شد. مر حوم استاد عسگر اولادی در نوفل لوشاتو داشتند، پشت مدرسه مطهری (سپهسالار سابق) ساختمان‌های منگفت با که بعدها آن را خراب کردند. کمیته اسام در آنجا مستقر بود. عده‌ای از دوستان قدیمی در اتاق بزرگی جمع شده بودیم. مر حوم حاج‌احمد آقا زنگ زدند و به آقای عسگر اولادی گفتند حضرت امام برای شما یک اجازه‌نامه جدید نوشته‌اند. کسی را بفرستید بیاید و بگیرد. مر حوم استاد کسی را فرستادند و رفت و اجازه‌نامه را گرفت و آورد. آن اجازه‌نامه را دیدم. واقعاً دوسوم آن تعریف از قابل اعتماد بودن و مورد وثوق بودن ایشان بود. سه، سه ماه بعد که موضوع انتخابات مجلس سوم پیش آمد، سعی کردم این اجازه‌نامه را هر جور شده از ایشان بگیرم و برای تبلیغ انتخابات چاپ و پخش کنم. می‌دانستم اگر مستقیم

خاریچ جوان

کروبی خودشان قصد نداشتند در کشور قتنه به وجود بیاورند، بلکه در دام کسانی که قصدشان براندازی نظام بود، افتادند و بی‌صبرتی به خرج دادند. ایشان برای بازگشت و توبه آنها، رویکرد سیاسی خودشان را بر مبنای این فرض سامان دادند. هم بنده و هم مرحوم استاد عسگر اولادی خیلی تلاش کردیم که آنها را برگردانیم و بیابند از مردم و رهبری غمزخواهی و توبه کنند. مر حوم استاد عسگر اولادی ملاقات‌های طولانی با میرحسین موسوی داشتند و گاهی هم او را متقاعد می‌کردند، ولی اطرافیان موسوی دوباره او را گرفتار می‌کردند. دیدارها، یادداشت‌ها و نامه‌های مر حوم استاد عسگر اولادی در آن مقطع، مجموعه‌ای از اسناد تاریخی از یک انسان خداجو، ولایت‌شناس و ولایتمدار است. ایشان همواره سعی می‌کردند جلوی تندروی‌ها را بگیرند و همواره به همه گوشزد می‌کردند پشت سر رهبری حرکت کنید و از ایشان پیش نرفتید. وقتی از ایشان سؤال می‌کردم آیا آقا با این موضع‌گیری شما موافق هستند؟ می‌گفتند: «دائماً گوش به زنگ هستم که اگر ایشان موضع‌خلافی گرفتند حرف‌م را تصحیح کنیم، ولی ایشان تا به حال تذکری نداده‌اند و لذا احساس می‌کنم با این کار موافق هستند و خیلی دور از منویات ایشان حرکت نکر دام.»

اشاره کردید که ایشان از جوانی به فکر خدمت به محروران بودند. در این زمینه هم به نکاتی اشاره کنید.

یکی از ویژگی‌های برجسته مر حوم استاد عسگر اولادی، این بود که برای خدمت به محرومان و فقرا سر از نامی شناختند و تعطیل و غیر تعطیل برایشان فرقی نداشت. دکتر دستور داده بود ایشان بیشتر از دو ساعت صبح‌ها دو ساعت بعد از ظهر‌ها کار نکنند، اما ایشان همیشه می‌گفتند عرض زندگی، مهم‌تر از طول آن است. یک روز جمعه طرف‌های عصر بود که زنگ زدند و فرمودند زود بیاید! ایشان هر وقت امر می‌کردند، لحظه‌ای تردید نمی‌کردم و راه می‌افتادم. رفتم و دیدم حدود ۴۰، ۵۰ نفر در دفتر ایشان نشستند!دا عرض کرد م: «حاج آقا! روز جمعه، عالم و آدم تعطیلند! چرا به خودتان رحم نمی‌کنید؟ مگر دکتر نگفته نباید خودتان را خسته کنید؟ آن وقت شما روز تعطیل را هم آمده‌اید و کار می‌کنید؟ آن هم از صبح تا عصر؟» فرمودند: «می‌بینید مردم چقدر گرفتارند؟ حتی اگر مشکل یکی از اینها هم حل شود، غنیمت است». برادرشان می‌گفتند: در روزهای آخر عمر در بیمارستان گفته بودند: «چرا مرا اینجا نگه داشته‌اید؟ مرا ببرید کمیته امداد. کار چند نفر را هم را ببندازم ثوابش بیشتر است.» ایشان برخلاف حرف‌هایی که دربارشان می‌زدند، از مال دنیا هیچ چیز نداشتند، ولی ذات همه آبرو داشتند و این آبرو را بی‌دریغ برای همه خرج می‌کردند. گاهی مرا احضار می‌فرمودند و می‌گفتند: «فلانی در بد وضعی گیر کرده و دستش تنگ است، فلان کالا را از او بخر و سر فرصت بفروش! آن سود کردی مال خودت و اگر ضرر کردی پای من!» همیشه دنبال این بودند که گرفتاری‌های مردم را برطرف کنند. گاهی آذوقه می‌خریدند و به بنامندان می‌رسانند. برادرشان می‌گفتند: «بعد از رحلت ایشان افراد زیادی زنگ می‌زدند یا به ما مراجعه می‌کردند و گریه به کنان می‌گفتند از این به بعد چه کنیم؟ ایشان با ما به ما رسیدگی می‌کرد و به دادمان می‌رسید.» کافی بود ایشان ببینند آدم آبروداری گرفتار شده است. بلافاصله دست به کار می‌شدند و هر کاری که از دستشان بر می‌آمد، انجام می‌دادند. هرگز ندیدم نیازمندی آبروداری از نزد ایشان نالامید برگردد.

از روزهای واپسین عمر ایشان بگویید.

مر حوم خودشان می‌دانستند از بیماری آخر جان سالم به‌در نمی‌برند. یک هفته قبل از اینکه به بیمارستان بروند، به مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی مؤتلفه بود و این دیدار آخر ماست. در جلسه آخر خدمت شما گفتند می‌گفتند این آخرین باری است که در خدمت شما مستمّر در بیمارستان ایشان با دستایبک مصنوعی زنده بودند و باز در همان جا به من گفتند: «به پزشکان بگو فقط ۱۰ روز مرا سدر یا نگه دارند که بتوانم یکسری کارهای باقی‌مانده انجام بدهم!» حتی در همان وقت اندکی هم که باقی مانده بود تلاش می‌کردند دردی از دل مردم بردارند.

و کلام آخر؟

مر حوم استاد عسگر اولادی به مفهوم واقعی کلمه مسلمان، متدین، خدا ترس و انسان بودند. ایشان به تنهایی چندین مسئولیت را به عهده داشتند که اگر امروز قرار باشد آن کارها انجام شود، چندین نفر باید کار کنند. ایشان همیشه هر جلسه‌ای را با تفسیر آیاتی از قرآن شروع می‌کردند و همواره نکات جدید و بدیعی را بیان می‌کردند. تسلط ایشان بر قرآن و تفاسیر مختلف نظیر نداشت. لحظه لحظه زندگی‌ام با آن بزرگوار خاطره شیرینی بود. باز دست دادن ایشان، یک پشتیبان و حامی بزرگ معنوی را از دست دادم و جای خالی ایشان همواره در زندگی‌ام خالی باقی خواهد ماند. امیدوارم اگر قادر نیستیم همه وجوه انسانی شخصیت آن بزرگوار را الگو قرار بدهیم، دست کم دلسوزی کم‌نظیر ایشان نسبت به محرومان و مستضعفان، ولایت‌مداری، بی‌سرمعنا و صدق، بی‌حاشیه و بی‌توقع خدمت کردن را از ایشان بیاموزیم. با فقدان ایشان، نظام اسلامی یکی از مخلص‌ترین و ارزشمندترین یاران خود را از دست داد. خدایش رحمت کند.